

کی خطاب احتشام جنگ و دیگران ظفر یاب جنگ و ثابت جنگ بدرابه های ذات و غیره سر بلند شدند
گویا نام ظفرالدولگان که مغفود الاثر شده بود با الطاف خداوندی از سر نو نوشتها را تازه گرفت
چون قضاوری بود در ایام قلیل در عین بهار قضا نمود و احتشام جنگ نیز متعاقب بهر در راه فنا گشت
با تبه برادران حاضر در بار جهاندار اند

ظفر یاب جنگ بهادر

ولد ظفرالدوله فرخ مرزاست چون وارد حیدرآباد از گلبرگ شدند در زمره حاضر با شان دیوانی نزد
راج چند و لعل مهاراجه بهادر حاضر باشی نموده بدرابه های مغفول فایز گردیدند بعد بر سر راه سائے
حضور پر نور اوام الشکر اقبال امور و الطاف شایسته گردیده در عبادت شبانه روز جناب مقدس
الهی مصروف و باخلاق پندیده و اتحا و با اجبا نفس و تیبید و در صاحب منصب مناسب و خطاب
جنگی سرفراز و حاضر در بار فلک اقتدار

حرف العین عزیزالدوله صادم جنگ بهادر

خلعت الیق میردلاور علیجان بهادر مرحوم فرزند اعتصام الملک ششی میر حیدرخان بهادر مغفور که
بهادر مرحوم در عین شباب بحیج صفات علمی و عملی و اودیت و بلند جوصلگی و عالی فطرتی موصوف بود و
قضا نمود و خلعت گرامیش که نهایت سن صنیر و شست بهر دشت جد شریف در هنگام صبحی و سبی موفوره
خود باوری طالع بلند او را ک علوم عربی و فارسی و انشاء آرائی و شعر گوئی و مطلب نویسی و سیاق
و سباق همه بهر سانبیره از پیشگاه حضرت مغفرت منزل به منصبی است جاگیر و قلنداری قتلعه
بتیالباطی موردی سرفراز و ممتاز گشت و از فرط الطاف بزرگانه اعتصام الملک بهادر

عزیز مکی حضور پر نور عمومی مهربان خود بدامادی مشرف و مساهی و سرور و مستبج گردیده نام نیک
بر حضور روزگار برگماشت و درین زمان از عنایات خداوند نعمت ادام اللہ اقبال به بحالی
خداوات و باضا و منصب و خطاب سر بلند است امیرت کمال اخلاق که زبان در بیان او صافتر
بقصورت معترف همواره به تحصیل علوم عقلی و نقلی مشغول علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و بهمت
چسبن بیشتر بود اخوش مزاج لغات پسند هم مرتب فرد کامل است

علی یارالدوله بادر

فرزند نور الامر بادر است بهادر روزگور مرحوم که نام آملی اش نورخان از قوم مرل در سرکار آصف الدوله
بهاور والی لکنو با پانصد سواران ساله خاص ملازم بود چون عظم الامر اسطو باه مدارالمهام سرکار
قرابت جدی داشت بهادر معز زاد و لک روپیه ساعده فرستاده طلب سرکار نموده از پیشگاه
حضرت غفر اناب بیجاگیر قریب سی لک روپیه جمعیت سواران و غیره پلاهنهای با قریب هفت
هزار و خطاب نور الامر سرفراز و ممتاز گردانیده مشهور آفاق حنت تا عهد حضرت مغفرت منزل
باقتدار بوده و ولایت حیات نمود امیری بود سپاه پرور رفقا نواز مردمانیکه همراه او آمده بودند آنها
ببراد و مقصود هر کس ساینده که تا بند وستان شمره تمام یافت دو وقت قورم گوشت
زنان شیرمال تمامی جمعیت صبح و شام میخورانید و نبودان راغله و غیره میدادند اسپان طوبه اش
بریانی و شیر بزج و شیرینی غذای آدمیان میخورند در علم تیر اندازی فرد کامل بود کمان چهار تانگ
بقوت خود میکشید عزیز فر و ممتاز و امیر ناد العصر زمانه بود در آخر العهد و ولایت حیات نمود اما
علی یارالدوله درین عهد حضور پر نور ادام اللہ اقبال بحیثیت سواران و منصب مناسب و خطاب
در پرده خست خداوند نعمت سرفراز و مساهیست

علی یاور جنگ بهادر

خلف علی یاور جنگ بنده علیخان بهادر ولد اعظم الملک محمد عظیم خان نام اصلی نژاد سردار علیخان بهادر است اعظم الملک در عهد حضرت مخدوم آتاب در تباری پاچاه خاص و خریدی ده هزار اسپ از جاترای مالیکان در پیشدستی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ و انتظام مملکت پنجاه و دو لک روپیه مستعلقه بهادر معز انجیکه مساعی بسیار بعمل آورد بر کمر و مهر هویدا است بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت منقرت منزل مدنی با مورخیت خانسانانی خاص گشته و ولایت نمود و بنده علیخان بهادر بوقت فساد انگیزی انتقام جنگ بر سر و تنل کندای با فوج مهرویان مسافر فسخ مزار که بمقابل در آمده بود جنگ عیب نموده مورد الطاف شاهان گشت و نیز هنگام آنتها رحیمیت و فساد مرشد زاده عالی خان بهادر بر سر قلعه بیدر با فوج آورده سردار سیور روی و بدیع الله خان و غیره که تمامی روپیه ها و مهرویان بودند کارستانه بالطف علیخان و قربان علیخان برادران خویش ظهور آورده فتح نمایان بکار آورد و بر فرازی جواهر و خطاب سرفراز گشت و همیشه در پیشگاه حضرت منقرت منزل نیز با عز و وقار سب و دل عنایات بینایات بوده جهان فانی را پدر و دمنود اما سردار علیخان بهادر با وجود ابتدای شباب تمامی کارخانجات خود در سیده همه بار از خود راضی و خوشنود ساخت و از پیشگاه خلافت خطاب پدر و سرفرازی بجالی جاگیر موردی محال سالاسر فراز و ممتاز گردیده نام نیک بر صفور و زنگار برگماشت صاحب خلاق کشاده هست و حیرت فینق پرور نیز نعم اقر بانواز منصب سرفرازی هزار سوار شرف و مهابت

علی مروان خان بهادر

خلف تاسم بیگ خان بهادر که برادر زاده حضرت نجف بیگم صاحب موجود مغفوره بود بعد حلت والد خود

و سن ابتدای نمودن پیشگاه حضور پر نور ادام اللہ اقبال بجاگیر ذات قدیمی و خطاب خانی و بهادری
سرفراز و ممتاز و حسن اخلاق و پر توپر و خت خداوند نعمت امیدوار افزایش خدمات بقدر
مقدور از کثاده همی و قدام پروری و خشک گیری اقبال متصف به خدمت که سرفرازی یا بدست انجام خوب
هنوز در ابتدای ایام نغم و اول است

حسرت النین غالب الدوله بهادر

خلف پنجمی طالب الدوله بهادر منلیجان مرحوم نام اصلی آن منبع اخلاق ذوالفقار علیجان بهادر است
سلسله بزرگان اینچاندان از عهد حضرت مخفرت غالب سرفرازی خدمت معموره بوده کارهای نمایان بطور
آوردن چنانچه مجاهد جنگ عبدالعلای ایشان در عهد امیر الممالک ملاقات جنگ بهادر بدیوانی بهم
بقول شاه تجلی عالی صاحب تاریخ تنزک آصفیه شرف بوده جان نثار بیام نمودند اما از عهد حضرت مخفرت غالب
فرز فرزند از افراد ایشان لفظ شفقت و عنایات خداوند نعمت تا این عهد اعلی حضرت حضور پر نور
آدام اللہ اقبال بهار بن رسید به امرای عهد و عصر خود داشته به خدمات پست ریده سرفراز بیافزاید
و هنوز آن پر خدمت بحال و لادیشان محفوظ و منظور خداوند نعمت است او تعالی شانه تا تمام جهان
و قیام زمین و آسمان بجز خضری و جاه و شمت سلیمانی در سایه ظل ظلیل خود از حوادث روزگار آن
برگزیده خود خود را محفوظ و مسنون و مامون دارا که بحال سردانی و عالی خانزادان مورد و بی
رعایت عالیش رعیت آیین رب العالمین الغرض خان مذکور از پیشگاه حضور پر نور بجاگیر شست هزار
روپی موروثی ذات و قلعه داری میدک مامور و همواره حاضر در بار جهاندار است امیر کسب خوش مزاج
و پاکیزه اخلاق اشکفته طبیعت با اخلاق لثیره از دوستان و محبان سلوک و محبت تمام دارد و قدر
قدیمان خود کرده بخوبی قدر دانی بنیاید نیز فهم نیک طینت صاحب منسب و خطاب بحجیم صفات

خاندان خویش موصوف

حضرت الفاتحه الملک بهادر

خلف ششید حسام الامراخان خانان مرحوم است آنچه احوال خاندان بهادر معزز است در احوال
خانخانان بهادر در لور تقابل در آمد تا بهادر موصوف فخر الملک که از عمده و طغای طبیعت سنجیده و افعال
پسندیده و حرکات شایسته داشت تا سن نیز با دراک علوم پرداخته شرکت مصلحت کلیات و جزئیات
پرویز قدر کردید و همواره از پیشگاه خداوند نعمت مورد الطاف شایسته و مصدر عنایات
خاقانه بود و گشت بهر و معروض گشت بهر حلت پذیر خود با مورات مالی و مطلق و پرده نیت سپاه
و رعایا و بریا که و واقع و بدایع الهی اند و رسید به اوقات عزیز خود و نیز که تمام بسیر و امیر است
سلیم الطبع کثیر الاخلاق صاحب ممت رفیق پرور با دراک کثیره خرد مندی در کرات کلی و جزئی
و فهم و خیال و ارد و طلا مات سیادت از شجاعت و سخاوت و خرد مندی از بلند خیالی و مال
اندیشی نیر از چهره نوره اش سید خشد صاحب منصب و خطاب عمده و جمعیت سواران و پیادگان
پایانهای بار و علی قول و عمرها و غیره لفظ الطاف خداوندی همراه رکاب داشته همواره
حاضر در بار جهاندار است

صلوات
تاریخ گلزار آمین
در باره دوله بهادر
و خانخانان
و موصوف
و فخر الملک
و کثیر الاخلاق
و صاحب ممت
و رفیق پرور
و کثیره خرد مندی
و در کرات کلی
و جزئی
و فهم و خیال
و ارد و طلا مات
سیادت از شجاعت
و سخاوت و خرد مندی
از بلند خیالی
و مال اندیشی
نیر از چهره نوره
اش سید خشد
صاحب منصب
و خطاب عمده
و جمعیت سواران
و پیادگان
پایانهای بار
و علی قول
و عمرها و غیره
لفظ الطاف
خداوندی
همراه رکاب
داشته همواره
حاضر در بار
جهاندار است

فیضنامه دوله بهادر اعتبار جنگ

خلف چهارمی منلیجان طالب دوله بهادر مرحوم نام اصلی اش قربان علیخان بهادر است در عمده
حضرت منفرت منزل گاه گاه و تقریب عیدین و نوروز و سالگره همراه پدر بزرگ و ار خود
حاضر در بار سیکر دید بهر حلت مرحوم خود بذات حاضر در بار شبانه روز گشته بسیر فرازی بجالی جایگیر

قدیم

قدیم موردنی و ضیاءت سر سفر از ماند و درین عهد از پیشگاه حضور پر نور از فرط شگفتی سحر است بر آن
 سواران عروب و جاگیر ذات و قلع اری و دار و غلج با و چنانه ممتاز و مهابت است بر سینه نوار
 نومی هست فیاض طبیعت عالی مرتبت رفیق پرور آنا شجاعت و سخاوت از انبیا قبالتش سید
 و آیات خرد مندی و خیر اندیشی از جنبشین میدانانیت موزون طبیعت میرفکر لب خیال آن مایه
 لایق کارهای عمده سرکار است

حرف القاف قاف و خجک بهادر

فرز حضرت سید نور الامین صاحب کسب الله سره العزیز اندک ذکر آن حضرت خواهد که انشا الله
 تعالی بمنزله آن منبع علم و کمال بعد از تحال انجمنان بهیچ کار خجکات و ادباج خود متوجه گشته است
 اسوات محو که عبارت از دیوانه با گیر و غیره باشد نموده باین بین پر دخت متوسلان قدیم
 و بعد فرمود که در تمامی اقربا و آشنا و بیگانان نام نامیش مشهور است و آنچیکه شمار و قرض مایه
 بدهد آنحضرت مزبور معنوی بود و دام و دام و درم و درم بدهد خود قبول نموده بعد از اقسایا سفری
 خوشتر و در آنجا میثاک گردانید بهیچ علم عقل و نقل و ریاضی و تقوی و تقوی باطنی که سینه بسینه
 و رنجاندان و ایشان از بزرگان خود رسیده فرزند کیمای روزگار اندر ماه بین الاول و ربع الثانی
 و در عشره محرم الحرام بس نور پر عالیتر و نور درسی از دانش نره در حرم منقذ بیان حدیث
 شریف میفرمایند که از عالمی از گریه و زاری و بیقراری و مثل حسناک میشود و فصاحت بیان و طرافت
 اسان را ندی نیست محیط اعظم است که موج بالای موج می آرد زبان لطافت فنای انجانان
 عالیشان نیست که تخریب و آرد غنم و حوال جناب مرحوم معنور خواهد که انشا الله

محو قطب علیخان بهادر

ناعت نواب محرم سجان خان محرم که یکی از امرای عظام این ریاست است و حضرت منفرت منزل
 سکندر جاده بهادر بسیار عزیز میباشند و قتیله پای خان مسطور شکسته بود و حضرت منفرت باب حزن
 و حکما را فرستاد و سالی کنایند و بهاد شاه ما خانزادان ناصرالدوله بهادر بسیار عزت و حرمت
 میکردند و هر وقت میان و برار و بروی خود می نشانیند و همواره بهادر چنان عزت می نمودند
 که همه امیران رشک می برند

قطب یار جنگ بهادر

خلف محترم سالدین خان بهادر که مشهور بعلم نجوم بود و نام اصلی اش محمد قمر الدین سجان است
 از قوم افغانان ترین ذکر خان موصوف در آخرین باب در بیان اهل تخیم مفصل تجریر خواهد آمد
 بعون تعالی نشانه آقاخان مسطور در عین آنحضرت والد خود در تحصیل علوم رمل و نجوم و صرف و نحو
 و معقول و منقول در عین ابتدای جوانی مشغول بود و بهر آنکه کامل بهر ساینده و بعد حلت آنحضرت
 بر طبق معمول ستمه خود نزد بهادر جبهه بهادر یار یاب تخلیه میگشت و بجایگزینت و رساله سواران مامور است
 و ثانی الحال در علم نیز فایده برداشته معالجه خوب لعل می آورد از آنجا که عاصی محمد را و دانش
 و حیا سجان محرم تحصیل علم نجوم در آن نموده نسبت تلاذت دارد احوال اینچنانکه مختصر
 بقلم آورد که مبادا کسی را خیال دیگر کند و در افاضات اینچنانکه خارج از تخیر و تقریر براند هر کس که
 دانسته باشد او بداند و هذا بالفعل از ملاقات بهادر معزمه و پیرایه نیمه بر صاحب خرد میگردد

حنت الکاف کامیاب جنگ بهادر

خلف سیومی سردار الملک بهادر گمانی میان نام اصلی اش قطب بی میان است بوقت شهادت
 پیر شهبه خود و صغیرین بود بر گانه بن رشد و نیز سید مور و الطاف شاه از حضور و غنا پیران میر

در شرح الامرا

شس الامرا بها و از میرگیر گردیده و تنظیم و تنسیق کارخانه خویش پرده خست و بر طائفه پر بزرگوار خود که مشهور
 آفاق است بجمیع صفات خائزانی خود خود را پیر است العرض بهادریه کور از پیشگاه خلافت بنسب
 و خطاب و مراتب پدیری موهرا در ذلقت خود در فید میان سرفراز و بجای گیر عمده ممتاز و همواره با خسلان
 پسندیده افعال حمیده و رفیق پروری و نجبا و انی منظور نظر خاقانی است

حاشیه بر الواقیع القاسمیه میر سالم بهادر

خات الصدق میر سید رضی موسوی شوشتری المتخلص با قدس است میر موصوف در عهد لوایب مغفرتآب
 آصفیاه بهادریه ولایت وارد کن گردیده بشرف ملازمت مشرف گشت از آنجا که مجتهد مذنب لایم
 بود ایل تشیرو بوقت گذشتن راه بوسه بر عتبه دروازه اش میدادند جناب مغفرتآب علم و فضل الهی
 را نهایت پسند کرده فرمود که مابعد دولت شمارا بخدمت دارالافتا حضور سرفراز میفرمایم ایشان
 قبول کرده من بعد ارشاد شد که در هفتاد یک روز بملازمت ملاقات مابعد دولت میر سیده باشد
 میر موصوف گذارتن نمود که بشرف این از طرف هر کس که سفارش کنم پذیرا شده باشد ارشاد شد که
 برای یک کس و بس کمزای روز سه شنبه روز ملاقات تقریبا رفت پس بر روز مقرری اثر و نام خلعت
 بر خانه میر سید رضی مذکور میگردد و او مقرر نمود یعنی هر کس که او را از همه مابعد موصوف رسد
 در باب اجری کاوش سفارش نماید در عهد حضرت غفرانآب میر موصوف بجای گیرده هزار روپیه سرفراز گشت
 و همیشه در کوچه ایرانی که مالایمکان میر عالم است در آنجا در جوی خور و باقی را صیاج میبود و همیشه میران
 از شبیه و سنی بملاقاتش می آمدند و به پیچیده ذکر مذنب سنت و جماعت و نه مذنب شیعیه در مجلس
 او گاهی بر زبان می آمد نهایت تحقیر یعنی در پشت او و بنجانه بچکس منسبت تقدس و هموی اوقات
 او بر چه اتم بود در چین حیات میر موصوف میر الواقیع القاسم فرزند کلان او که از بد شوهر در آن کامل

بحسب علوم عقلی و نقلی و صنایع و باطنی و علم سیر و فارسی و هندسی و اشعار گویا و غیره بسیار
 وافر هم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس مصام الملک باور و روش بود میر ابو القاسم
 مذکور گویا سبب آن بود که چون بچکان طبیعت تیز خویش بر رویه منظور خاطر بهادر مذکور گریه کرده چاره
 بلافاصله سیر سیاق اشعاری پند در تعریف و توصیف عظم الامراء در الهام سرکار تحریر در آن روز
 بدست مصاحب او ملاحظه اش فرستاد چون او خواندن آن کمال بود و خواست تمام غلبه کرده در آن
 مجلس خود نمود تا اینکه سیر سیر زنی موصوف انتقال فرمود در عظم الامراء در زیارت ایشان
 بخانه میر ابو القاسم مسطور آمده بود بجای جاگیر پوروشی داد میر مذکور یک قطعه پیش فتنه سنیا کار
 ولایتی و یک جلد مصحف تشریف ولایتی گذرانید پس چندی که سر جان سیر در آن طرف کلاه پوشان
 انگریز با سیر محمد حسین عملاء ایوب کالت آمده در باغ شمشیر جنگ سیرت در وازه چادر نه نشاء فرود آورد
 لشکر ملازمت حضور پر نور رسیده کامیاب مطالب محوله خود گذشت عظم الامراء از او فرست
 دریافت میر ابو القاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور با اطلاع و حکم حضور پر نور معذور نمود
 در سنه یک هزار و دویست و یک هجری که از پیشگاه حضور پر نور حضرت خفا کتاب در راه پهنار روید
 فئات و دو لاک روپیه نقد برای اخراجات سفر و الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
 سرکار دولتدار و آوردن و رسانیدن نه نامحاجات طرفین با چهار منصب داران و قیلان و سواران
 و بازار و غیره که گذشت روانه کلکت شد در آنجا لاله بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بلافا
 میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را عقل سلیم و خرد مستقیم تویم و علوه همت و فهم و
 فراست و عقل و کیاست حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق ندادند و بعد درستی
 مطالب بلند و آریا رحمت با تحف و هدایای بسیار سلوک پنج لاک روپیه و اسبان و قیلان و جواهر
 اعلی حضرت انصاف داده روانه بلده چیدر آباد در پیشگاه خداوند منت ساختند بعد ورود از آنجا

بشراف

بشرق آستانہ ہوسی مشرف گشتہ تخت و ہدایا موتہ نامجات گذر آیدہ سورہ الطاف شاہانہ گرویدہ
 بظاہر میر عالم بہار مشہور آفاق شد پس از ان ہر گاہ فیصلا مہم سریرنگ پن کر با تیسو سلطان
 بوقوع آمدہ بود و قلعہ پانکل رونق افزای حضور پر نور ہم گرویدہ چنانچہ مذکور شد چون سفر
 غرب رویہ بر سر رہنمان پونادیشیں بودندگان حضرت روانہ قلعہ پید گشتند از آنجا میر عالم
 بہار بوجالت راؤ پندت پردہ ان حکم حضور پر نور روانہ پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا کہ
 مفصل ارقام یافت میر عالم بہار رکاب سعادت داخل ملکہ حیدرآباد گرویدہ و تاورد عظم الامرا
 از پونا شریک سعادت کلیات و جزئیات سرکار بودہ ہوا میگفت آمدن عظم الامرا از پونا بقدر
 کلی است مانند آمدن قیامت کہ یقین تر است فاما بابت خاندان فیما بین عظم الامرا و میر عالم بہار
 خندہ انداختہ کہ از زندگان عظم الامرا بسچو چہ تفسیرہ بالمس از میر عالم بہار شد بہرچہ نظام ہرزو لای
 بودند معتمد بعضی از مقدمات دیگر علاوہ برین ناخوشیهای باطنی ظاہر پرزہ از روی کار کشیدہ
 بعینہ تراختا معاند گشت چنانچہ بقا حقیقت رقم می آید کہ بعد ورود عظم الامرا از پونا چون فیما بین
 صاحبان لگزیو تیسو سلطان بالکل ہمزاجی بوقوع آمدہ استقبال طرفین خاطر نشین جا بجا گشتہ صاحبان لگزیو تیسو
 آراستہ و پیراستہ روانہ سریرنگ پن بر تیسو سلطان گشتند و بہر بہر شراکت سرکارین حسب استعاضی لارڈ بہار
 کلکتہ میر عالم بہار شریک عالی شریک عالی لارڈ بہار شدہ بوجہ فیصلہ ہست آمدن ملک تیسو سلطان میر عالم حصہ
 شریکت سرکار عالی و ممالک محروسہ تیسو سلطان و در جواب ہر نشان نیز گرفتند لارڈ بہار کہ مال لکھا بود از لارڈ
 بہار و غیرہ مختار نامہ حاصل نمود باینکہ کہ جوہر مذکورہ بہر وقت مناسب بہر قسمیکہ منظور خاطر من
 خواہد شد دخل سرکار نماید چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان حد اظہار این مقدمہ جوہر در حضور
 پر نور نگردہ میر عالم را مختار ساختہ دستاویز خود یعنی مختار نامہ برای تسلی خاطرش دادند بعد رو
 میر عالم از سریرنگ پن کہ مرتبہ اش بفلک رسیدہ بود و انصرام یافتن جشنهای شادی ہمیشہ آبادی

مرشد زاده آفاق سکت در جاده بهادر و نیز شادی شاپیار الملک بهادر و هم اختتام شادی میر
 دوران خلف میر عالم با صبیبه بهرام الملک بهادر که تمامی رسوم شادی و درود و تیر عالم سو مستورات خود
 و میر دوران نوشته در مکان اعظم الامرا اسطو جابه لعل آمد و حضور پر نور هم مهمان میر عالم بودند چون
 از حرکات خلاف مرئی باطنی میر عالم اسطو جابه آگاه بود برای پیش از وقت میر عالم را بجهت بند بست
 پاک مفتوحه کراپه و قلعه سد مویث و قلعه کنگی کوته و غیره از حضور پر نور حضرت کتانی در روانه نمود
 و میر عالم نیز خیال انیکه ملکیت یک کراپه و زروپیه در دست من اگر باشد فوز عظیم است چرا دیگر
 تسلط شود و قبول کرده بخوشنودی تمام روانه آن سمت شدند بعد چندی که زیاد یک حال نیکه دارد
 اتفاق نادر بوقوع آمد یعنی شصت جنگ کرک پاترک کویل انگریز با دختر شرف النساء با صبیبه عامل الدوله
 حرکت نامناسب نموده او را تصرف خود در آورد و اینست باعث تنفر به خلق الله شد اسطو جابه
 میر عالم را به کیفیت اولیلم آورد و یکبار به فرستاده میر صاحب را که بنی است و کالت صاحبان انگریز
 از سر کار مهور بود بر آن آورد که اینقدره نامناسب حرکت نالاین شصت جنگ را بکلکته پیشتر
 لارڈ بهادر نوشته حکم سزای معقول طلبند تا دیگران را عبرت شود و میر عالم بر طبق ایمان اسطو جابه
 به حقیقت مذکوره وکیل سطور تقیم نموده از آنجا چلتی یعنی خطا به لارڈ بهادر در باره سزای شدید
 که در آئینان نوبت بجان وکیل مذکور سرد و دیانت شصت جنگ از پیش منقطع شده پیش از
 ورود و چلتی از کلکته نزد اسطو جابه آمده در زنتمانی و تخلیه هم از کیفیت ارقام میر عالم و ورود چلتی مذکوره
 در باب سزای شدید مطلع ساخته خوانان جان بخشی خویش گردید که اگر یک محضر بموایر ورنای و خست
 مذکوره و اعزّه بلده باین مضمون که شصت جنگ انحرکت از خود مذکوره است بلکه دختر مذکوره از خود
 فرغتی او شده در تصرف او در آمد هرگز برستی از شصت جنگ بطور و وقوع نه آمده نزد لارڈ بهادر
 ایصال فرمایند جان بخشی بنده میشود بنده در جلوی این عنایت نامامور بودن با بیخبرست و کالت

بجان مریون منت واحسان والا بوده آنچه آن درستی کلیات سرکار عالی و اطاعتت امر بجا خواهم
 آوردم که مزیدی بر آن مقصود نخواهد بود و اسطوچاه خواهد بود اولاً اینکه اگر من بعد از تقدیم در هرگاه
 حضور بعضی رسالت تا بر آمدن حکم محض مندرگانه عالی مرا بمیون وقت بسزای میرسانند که احتمالاً ازین
 جان من بهرگز نباشد تا بجان پیش شما چه رسد و ثانیاً اینکه معذرا اگر من بهر صورت و می بودم
 بسیار بند و بست محضه که تا بجان پیش شما نشود و اینک عا و مریون خاطر من است شما هم بند و بست آن از
 صدر خواهند کرد و یا نمیتوانید بهر جهت جنگ پرسید آن امر که ام است اسطوچاه بعد از تقدیم قسم هاست
 سخت و بیاب عدم اظهار آن گرفته گفت آن امر نیست که میرزا عالم را از خدمت و کالت معزول میسازم
 و خود را از حضور منسوب می نمایم تا در راه امری سرکار و و کالت عما جان اگر بزرگجا باشد شما چنان
 بند و بست کند که از صدر کلک سقا نشانیان در بیاب عدم معزول بزرگ شمت جنگ بجان قبول
 کرده عهد و پیمان نمود پس اسطوچاه در حضور پر نور مراتبات انتظام امور کلیات عرض کرده حضور خواهد
 در شای و خیر بر طبق مدعای وکیل مذکور در دست گذاشته بعد رسیدن حکمتی از او بهادر از کلک
 روانه کلک نمود و اعیان اگر بزرگ بعد از ملاحظه محض جواب از تمام نمودند که هرگاه شمت جنگ بی تقدیر
 باشد و مورد خوشنودی سرکار عالی بود و مورد کار خود باشد در نظر با رضای سرکار است و پس
 تا در باره تقدیری میرزا عالم از عین شمت جنگ هم بوضع پوست و نیزه و نیزه خاگرد الطاف
 ختامه است که حضور پر نور ملک و مختار اند بهرگز که منظور خاطر مبارک باشد ما را رجوع با دست
 هرگاه خود اسطوچاه بهادر با اینکار سرفراز شوند اولی نسبت ازین چه بهتر بکن در سه مقدمه میرزا عالم
 دست انداز نشوند که عدم رضامندی است یکی جان میرزا عالم و دویم آوردی ایشان و سید عالم
 میرزا صاحب مذکور چون جواب با صواب بدین مضمون شمت جنگ رسید بجنس ملاحظه حضور پر نور
 و اعظم الامر اسطوچاه در آورد پس میرزا عالم را از خدمت و کالت و تعلقاری ملک مفتوحه تقدیر نموده

در قلعه رود رود منزوی ساخت که بی ملاقات غیر مقید باشد و میرزا دوران خلف میرزا عالم مستقیم الدوله
 نایب ایشان در بلده بمکان خود سبک بودند و ندانند اما مستقیم الدوله شب و روز در اسطوخاذه بود
 حضور پر نور نیز حاضر بوده سوال و جواب و عرض و عرض ز طرف میرزا عالم بروقت احتیاج میکرد و
 میرزا دوران در حالت کج دار و مریز بیماری خانه نشین ماند چون فیما بین میرزا عالم و اسطوخاذه دشمنی
 سخت بمیان آمد و حسرت جنگ نمون منت اسطوخاذه داشت آن مقدمه مخفیانه حصه جواهر حضور پر نور
 بابت مال تنیو سلطان با اسطوخاذه اطلاع نموده از میرزا دوران طلب تقاضا کنانیده بر میرزا دوران
 چو بداند میرزا محصل است که جوهر نکور در حال سرکار نماید میرزا دوران که بالکل مطلع نبود قسم کلام مجرب
 خورد که از بیغیته بیج آگاهی نیست و مستقیم الدوله که جواهر امانت دشت بالمره کناره کشید که
 من ذکر جوهر نکور گاهی بگوش خود از زبان احدی نشنیدم اما اعلام منی خان بهادر رفیق قدیم
 و خانانان میرزا صاحب مذکور را بدنام با امانت جواهر کرده خانه ایشان را از دست اسطوخاذه غارت
 کنانید پس ازین ریج و مال میرزا دوران که صاحب غیرت کمال بود بیمار سخت شد و میرزا عالم را بعد چند
 در موضع تا کل ملی جاگیر ایشان عقب قلمو محمد نگر گولکنده طلبیده داشتند و دو صد سوار و هر کاره ها
 و جوانان بار و غیره برای محافظت ایشان تعیین نمودند درین اثنا بشی خان میرزا عالم آتش گرفت
 و تمامی اسباب سوال احوال و انتقال سوخت فقط میرزا عالم بذات خود دستورات سلامت ماند و بعد
 ایام چند میرزا دوران که در هجده سالگی فارغ التحصیل و دانای عصر خود بود به غم و غم فغان نمود و میرزا عالم را
 غم بالای غم دیگر با مال حوادث ساخته بمضمحل گردانید چون طبیعت ایشان بسیار باشد و عارضه
 جذام از حد گذشت مستقیم الدوله با اسطوخاذه عاجز نالیها کرده حسرت جنگ را نیز شریک خود ساخته
 میرزا عالم را در بلده آورد که بجای خویش خاموش باشد هیچ کس ملاقات نکند و اگر میرزا در دین
 زرگان خود در دایره میرزا من صاحب مدفون شوند بعد و در میرزا عالم بمکان خود لطیفه ناوبرتقم

زوی و کمال اتحاد و اتفاق که با اسطوخاها بود بر سبیل محبت و دوستی بود که مردم
 را بر سرگاه نظیر میگرد که کسی از مخالفان خود را نکند و عاقبت داشته اند از انوار و خاندان
 روزمان و جلوه انبقره و سائین و محتاجان میخورند تا آنکه در عمر منتهی چهل و ده سال
 ایشان میروند گاهی این عمر خفا بسیار یعنی کایا بود هر چند اصرار نمودم هرگز مرا اجازت نفرمودند
 که در جوان سالی بسا او را ملاک رفتار آتی درین تمام محیب و حکایت غریب در ذوق اسطوخاها
 نقش کمالی میترسم بود تا آنجا چون عظم الامم ادیبان مستقیم الدوله در باب دوستی امورات کلیه میر عیالم
 تا بعد کلک مساعی بسیار بجا میسر و موجب تفکر و پیمانده و شست جنگ را نیز هموار ساخته که او
 بر طبیب نیر عالم بکاشش اصرار نمود نشود که بر او خاطر رسد و کار از دست ما برود این را با بد فزونی
 از میرزا عالم جدا باید کرد که فیما بین ایشان یزوت قلبی درآید پس وزی اسطوخاها مستقیم الدوله
 در تخای گشت که مستقیم الدوله بهادر در میون امر امری در پیش آمده که در فکر آن خواب و خورشش
 متعدد است هر چند فکر بافته بر با مردم هیچ اصلاح آن از بچس نظر نمی آید چون نیک نظر کردم دوستی
 آن منصرف بر می شناسست مستقیم الدوله عرض کرد که خداوند اگر جان غلام بکار شما آید هزار جان گرامی خود
 تصدق و بجمعی جناب می دانم آن را که ام است که اینقدر تشویش و پیش است بفرمایند تا بنده فکر آن
 کند اسطوخاها گفت شما بقتیایه خاطر جمعی مانمایند پیش آمدی این را از منقذ سرتبه ما از زبان نه آدم شما
 سیکویم پس مستقیم الدوله قسم کلام شریف خورده و بجمعی اش نمود اسطوخاها گفت که درین ایام فیما بین اجبه
 را چند روز و ماهایت سوا مزاجی بدرجه کمال در باطن آمده است که هیچ چیز از طرفین تصفیه نخواهد شد
 لذا میخواهم که شخصی معقول معتز را که در حقیقت دوست من باشد باینجی دست عمده از حضور من فرماز
 نمایم تا خاطر جمعی من باشد چون خوب خیال کردم و تجویز نمودم از شما بهتر کسی نظر نمی آید اما شما حرف
 وابسته ذات میر عالم هسته چکوز بطرف من خواهد بود مگر بشیر طیکر شما کلام شریف از دست خود

بدست من برین بر این قسم که تا امروز من و بس میر عالم بودم اکنون دیگر پیرامون
 نخواهم گشت در صورت شما مختار تمامی کار و بار ریاست بشوید من که چنانچه سحری م
 بجای من خواهم شد یعنی خوب دل خود خوش کنی که چه قدر کار عمره بدست شما ز
 مسدود کرد و بجز شنبه در این مژده جان بخش با اندیشه کلام شریف بدست اعظم الامراء سلطو جاه
 داده نمی گذارند موده مسرور بخانه خویش آمد که تمام شب خواب نکر و قریب بود که نشادی مرگ شود
 و هر روز زواران سلطو جاه آمد و از چیزی بچیزی امیدوار کرده خوشنود می ساخت و مستقیم الدوله
 در درستی امرات میر عالم مدینه و مسالمة سبزه آخر الامر چون میر عالم از دست حال مستقیم الدوله
 فکر نمود دریافت که شاید اینم در در ایله فریبی سلطو جاه رانده سستی میکند هرگاه خوب تجسس کرد
 از اظهار اخبار بیان معنی همه عالم افضل حال ایشان بد یافت آمدند امیر عالم چندی مهلت داده روزی
 مستقیم الدوله گفت که مستقیم الدوله بهاد و خلقت سپر آباد از قحط سالی جان بلب آمده است هر قدر که
 از دست بر آید فتنه نکنند شما از ده پاره پاره کنده فی آدم زن و مرد طفل و جوان یک یک آثار پنج و
 چهار چار فلوس پاره دری جمع کرده بدیند که فی الجمله چندین گانه های طرازه محله ماندن قرار گیرند
 خلقت خدا را خدا متعالی رزاق مطلق است اما شما هم داخل ثواب شوند مستقیم الدوله دانست که این
 چه بهتر است تراجات بالفعل نیلان من و شاگرد پیشین بخوبی بر می آید شروع در تقسیم غلام نمودند
 دو ماه که در دوله از طرف سلطو جاه در سرفرازی پیشکاری تکامل و تکامل نظر آمد دل تنگ شده
 بود میر عالم از بشارت گفت که مستقیم الدوله بهاد از تقسیم نه خام انسان را سردست تقدیر بدینست
 باید کرده پاره پاره نامهای بقدر تخم نیم آثار و باره دری نخته سه حلوای شیرین دو پاره فی آدم
 روزان و پاؤ آثار سلو ابدیند که هم لو فست بخورید و شیر شوند و دعای خیر در حق بندگان عالم
 بریند بصدق دل که مستجاب کرد مستقیم الدوله بهین طبع تقسیم نام حلوای بیکر و در کمال کار پیشکاری منوش بود

است که از لطایف الجبال من مستقیم الی در البیت آرزو و خاطر است اما حضرت تیرماه
 خورده و اقرار نموده تیرمنا ایست چند روز هم چنین باشد درین اثنا بعد
 سطوحا رسید که مستقیم الی و ایسر و زنان و حلوا بقرا و مساکین میخورند و
 از دست او کلام شریف گرفته و دست و عمل که انداخته ام او نقین آرزو شده
 به سیر یعنی پاست مردان من بخواند زنان و حلوا که همول آن عمل است میخواند
 به پنج شب و شکر است پس بحر رسیدن خیال اینست بقرا محض گشته در حضور پوز
 ده و مفتاح چو بداران سرکار را مع احکام نزد مستقیم الی در فرستاد که ملاحظه احکام سرکار
 وار شده خود را در موضع و کوال با گیر خود متصل نصبه کو تیر رسانند و همونجا تا طلب حضور
 باشند و با همجلس ملاقات کنند هر چند مستقیم الی در او بچو بداران سرکار گفت که از اندرون خانه
 ملاقات کرده می آیم هرگز پروا نمی ندادند که اندرون برود و هو وقت سوار پا لکی نموده همراه
 خود موضع و کوال برده سه هر کاره با برای اجناس شبانه روز ایشان متعین ساخت تا صبح حیات
 خود دیگر صورت حیدر آباد ندید آخر جنازه اش با ای کوه شریف انشب چراغان در سه
 کهنار و دو صدوی و چهار عجب کرده مدفون گشت بعد از آن لب چند روز جلوت حضرت
 غفراناب بوقوع آمده در عرصه ماه عظم الامرا هم خست استی است حضرت مغفرت نزل میران
 بعد و ماه تباریح پنجم شهر ربیع الثانی سنه کهنار و دو صد و نوزده بحسب تخلیت دیوانی و
 مدارالمهامی سرکار سرفراز و ممتاز فرموده سرافتخارات البفلاک افلاک رسانید در عرصه چهار سال
 و شش ماه و بیام دیوانی خود میرعالم انجیک تباری کتبه باره در می و سران و مساجد از حیدرآباد
 تا اوزنگ آباد و تالپونا و ممبئی بندر و نیز تاجپا من و تالاب و جلوه خانه و مکان خود که در تمام
 شهر مانند او نیست موه مسجد و بازار موسوم بسکند گنج تباریح کمان خوشتر است

محاوی کمان بالای رسته نیز تمیز در آورد مفصل در ذکر احوال حضرت شرفت من
 احتیاج تکرار از قلم نیست چنانچه بر پیشانی بالاخان بالا محل یعنی باره دری این
 بخط او قلم خان است قطعه مقصد ز کاخ وصفه و ایوان نگاشتن به کاشان
 بر فراشتن به گلهای رنگ ننگ و درختان سیوه دار به دریاغ و بوستان زرش
 دانی که چیت تا بر اول اندران به یک لحظه دوستی توان شادداشتن به دور
 عاقل بنا کنند به از گل عمارتی که باید گذشتن به ابد تمام باره دری به عالم همیشه
 میجو از شمع ساختم جای که تا صاحب لی منزل کند به در نه عاقل عمر خود کی صرف آب و گل
 لار و نافرمان و پوست دریاغ باره دری مذکور به نهایت شگفتگی بهادر میگرد و خلقت خدا بلا بعد
 میرفت و سیر و تماشا می نمود طرفه اتفاق اینکه یکسال در عین بهار یعنی معمول شده بود که مردمان
 صاحب مقدر در باره دری برای سیر آمده پتنگ بازی هم میکردند و تا نماز مغرب از یکپاس
 روزیاتی مانده سیر و تماشا می نمودند چنانچه نیاز بهادر خان با مردم بهرهای خود نیز بالای سفت
 متصل آئینه خانه سرفت پتنگ بازی بود در وقت سلطان میان سوچیدین سواران همراه ساری
 خویش مثل عبت علی زنی احمدی و جلال خان و دیرخان و غیره افتادان مهدوی و جوانان
 دیگر و شاگرد پیشه و غیره برای سیر آمده خوانند که در آئینه خانه روند چون رسته واحد بود
 دوران ایام نمایان سلطان میان و نیاز بهادر خان نزاع کلی بوده او داشت که شاید بر اس
 پرخاش من ای طرف آمده اند دروازه زینه را بند کنانند آمد در میان اینها بعد گفتگوی سخت
 کار بنادیق و قرابین از زیر و بالا بوقوع آمد چون دروازه را کشاوند کار شمشیر افتاده مردم
 طوفین زخمی شدند و بعضی مردند و شیخ حی نامی رفیق نیاز بهادر خان که بسیار بهادر و باصناعت
 گاه دو انگ و یک انگ کمال داشت آشنان کار نمایان لظهور آورد که اکثر بهت او ز چهار باره

و بیان در افتادند که تا حال مشهور است آخر خود هم بکار آمد تا مغرب وار و کیر سبب زیبا آن بود
 چون تاریکی شب غالب آمد نیاز بهادرخان فرصت اغنیت دست از بالای دیوار عرس باره در
 خود را در ویای موسی بیرون آمده انداخت و از آنجا داخل کوچه صاحبان انگریز و کتیان سده
 صاحب کیل گردید از آن روز زمانت کلی از میر عالم پیر باره دری شد که احدی بغیر پروانگی
 نمیرفت و بعد چند روز میر عالم هم تاریخ بست و سوم شهر شوال الماکرم سنه یک هزار و دو صد و ست
 و سه هجری در جمعه خشت هشتی بعالم عقلمی بست در تمام شهر رتی افسوسها با ندامت بود بسیار
 ناقص همواره صرف بکارهای حسناات در ابتدای ایام دیوانی میر صاحب موصوف غله فرودشان
 فی روید و آثار گندم و برنج و جوار هم یک شرح میفرودخته او سگک و پرنقده از نزد خود به بخاره
 در داده غله از محالات دو طلبیده جوار زرینی روید با زده آثار بفرودخت آورد که خانه
 خدایانی الحمد آسایش نظر بر آمد و سگک با حجاج و زواران را کن منقاد سبب یا نه بود و مخف
 اشرف و کرملای سخته قلم مضبوط با بروج تیار کنانیده خمر به بالای بروح نهاد که از سگک کور
 و بانی با سوزن و عقده خاک گردانید و علی بن القیاس دیگر حسنااتها که طول کلام است و با و چنین از
 بزرگ داشت که هر روز قریب دو صد مردم اقربا و غیره را علی الصبح آنها چنسته تنقه و لباب
 شکم پر خانه بخانه میر سید و چاشت و طعام شب از بیانی لذیذ عمده و نان و قلیه و غیره اعلاسه
 با گلاب و مشک و زعفران و کباب و سوسه های ورتی و اچار و مبر و غیره بخور این در جشن سیدی
 بتکلف میگرد و احوال کلیات او سابق هم قلم آمده احتیاج تکرار نیست

فخارالدولت بهادر

نام اصلی آن منبع علم و خرد میر کاظم علیخان بهادر است خلف شهاب جنگ پادشاهی میر سید خان

انتظام الملک در عهد دیوانی میر عالم با شرفی میر صاحب موصوف بهادری بهرام الملک بهادر
 و زاده بجای ذرات و باهوار از سر کار فرزند کرده که مال امتیاز و لطافت مزاج اوقات عزیز
 خویش بسیر اول بهادری انتظام الملک میر سعید رخاان بهادر عموی خود فایز بود چون آن
 عشیقۀ قضا شود بایام چیت تجرک میر عالم که از افعال و اقوال و فراست و خرد وندی و جاد
 غلبه عقلی و نقلی و ریاضی و فارسی بکار بود زانی بهادر مشهور سند بود و بسیارت بهرام الملک
 در آمد از آن عشیقۀ موجود یک فرزند میر غلام محمدی بوجود و در وقت سلطنت حضرت منقرت منقرل
 بدستی تمام و شش گذران متوجه سلسلای خود و درین عهد که گمانی نام الله قبل او ایل الیم
 خیابین بهادر و میر و امیر الامرا میر الملک بهادر بهادری شجاع الدوله محمد علی صاحب خلف
 امیر الامرای موصوف اتحاد کلی بهر سپیده بهادر موصوف خان مسطور را مختار کار خانجات خود
 بعد از آن انتظام کلای خانی ساخت تا رحلت شجاع الدوله که درین عالم شباب که
 تمامی خلقت خدا را در دل است آچنان امور خانی را زیر و زینت داد که مزیدی بر آن
 مشهور باشد بعد از آن خان عزرا از و اختیار کرده بود که در عرصه چند روز امیر الامرا هم خست
 بستی برست و بهادر عزرا همواره در مد نظر خداوند نعمت مور و الطاف مانده صاحب منصب عمره
 پنجزاری به هزار سوار و پنجتاب و ولانی و جاگیر قریب سی هزار روپیه سرفراز و ممتاز امیری بود عاقل
 زمانه کنیای روزگار که چکس بجای افطری اشش میر سیدنا انکارا چه چند لعل چهار بهادر را اندیشه
 تمام بود که اگر سواد میر بیادری تقدیر بدرجه بلند رسد تمامی مشکلات کلیات آسان سازد لهذا
 بسیار خاطر داریم بود و علوم عقلی و نقلی و حکمت و فارسی و طبابت دریای مواج بوده و در
 تعلقاتی و آبادی تعلقات و رعایا پروری و بطولاد شت راست کردار بلند حوصله فکر بهادری
 صاحب خلاق با اوست و مروت غریب پر و نجیب شناس اکثر حضور پر نور و کلیات از لغالی بود که

صلحت

مصلحت میفرمودند و مدیر کار یک از سرکار معمولی در وقت بالایی رونق باوید که از یکس قطعه ششدر پیر و علم
 نیز اندازی آنچه صنایع و بدایع داشت تا حال پنج تیر انداز استاد به نظر آمد که از کمان نرم یک تانک
 جواب چهار تانک برابر آن خوبی و دوستی میداد که در دشتین و آفرین حاضرین میگشت با وجود این همه
 فضایل علمی و خصایل فطنی و آشنائی و آشنا پرستی فرد نیز در روزگار چنانچه اتفاقاً قطعه الطریق
 قریب صد کس مویشی تخمیناً یکبار اس از تعلقه نزدیکه علاقه جعفر یا جنگ بهادری که لغارت
 برده از راه صحرا میرفتند و مختارالدوله بهادر از تاجیک خود با چند جوانان یعنی قریب سبست و پنج جوانان
 دکنی و غیره که چهار جوانان مس بر سر در آیینان بودند از همون راه بلده می آمدند چون خبر درازان
 و برون مویشی به باد معز رسید و نایب تعلقه مذکور را خبر دادند و گفتند اتفاقاً شب آنها نمود و از جانبین
 کابل سردان بنا دین افتاد و بهادر معز بذات بن رونق رومی در دست خود گرفته و در کس را از
 قطعه الطریق بجان در انداخت و جوانان همراهی خود را نیز تخریب نمود و از چهار طرف در گرفت
 و غلوه کرده حمل نمود و بجز دانتاوان شش کس از آنها زخمی شدن چند کس هم مویشی را گذاشته فرار نمودند
 و بهادر معز تمامه مویشی مذکور را احاطه نموده بنایب جعفر یا جنگ بهادر حواله کرده رسید گرفته روانه
 بلده شده بمکان خویش درآمد و هرگز از معنی این اصطلاح ساختن خبری و از همه کیفیت آنجا
 میرعباسلی نایب مذکور جعفر یا جنگ بهادر مفضلار قام نمود بهادر مذکور خود بمکان مختارالدوله
 آمده بسیار بشکره اینقدر به عمل آورد از آن روز قیامین بهادران مذکور تا دم زندگی محبت قلبی
 بوده در همه حال شریک یکدیگر ماندند تا بیخ و هم محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش هجری
 در دست استیغفر و سبست

میر محمد حسن خان بهادر ششدر پیر حسن صاحب

خلف ارشد و اکبر سید عبدالمهدی صاحب مرحوم عموزاده حقیقی میر عالم بهادر مغفور وزیر سرکار
 آصفیه و دام الله اقبال است در زمانه امیر الملک امیر الامرا بهادر وزیر سرکار آصفیه از مرشد آبا و اجداد
 بنگال و اردو سید آبا و گرویده موافق است در عا و وزیر با تدبیر بهادر موصوف در عقب مکان درگاه
 حضرت عباس علم بر و حسین شهب علیہ السلام سکونت نمودند که اول بعد مدت قلیل بسعی امیر الامرا بهادر
 شادی خان مذکور از دختر خان ایران بهادر که از لطن ریاض النساء بگیم صاحبه صید لواب سیه
 نظام علیخان بهادر غفر اناب بود که در پد و از و یک پس و یک دختر بوجود آمده تا حال تخریر این
 تاریخ موجود اند و بعد کتبی ای از نا بهوار کبیر از روید نفی سر فر از شد و پس از مدت دراز در زمانه
 گلان صاحبی تکلف صاحب بهادر سفیر گلازه پوشان بسفارش او و معروضه امیر الملک بهادر منصب
 مناسب و جایگزین حال قصه کبر الودید نور و غیره دیات قریب پانزده هزار روپیه سالیا حاصل
 از سرکار حضور پر نور لواب سکندر جابه بهادر مغفرت منزل مرحمت شده در نظر ممکنان و مینی عمام
 گوئی بسبقت بر دو این عاکی محررا و رات بسیار رات شرف اندوز ملاقات با فیض او شد و عالی
 دیدیم متبحر در علوم عقلی و نقلی و غیر ذالک متبحر کمال داشت و در ویشانه مزاج میداشت که ده است کس
 مغلیه و تجا و شرفا شهر هر روز از شیخان با فیضان او بهره و در ولذت یاب میشدند و در سنه یک هزار
 و دو صد و پنجاه و پنج بعد حکومت لواب قمر کاب ناصر الدوله بهادر ازین سرای عالی خشتی بلک
 جا و دانی برست و واضح باد که پیر خان مذکور سید بزرگوار می بود به زهد و تقوی آراسته و در
 مرشد آبا و در علوم مباح و مراتب زندگی بسر برد که حاکمان و فرمان روایان آنجا مثلاً مبارک الدوله
 پسرش عالیجاه جناب عالی هر زمان و هر وقت رضاجوی خاطر شریف او می بوده نمیکند اشتند
 که کبدا می نوع دل رنجی او شود و آن سید بزرگوار عالمی بود و هم صاحب رای که در آنوقت نظیر خود
 نداشت اکثر حکام و فرمان روایان آنجا از رای سلیم سید بزرگوار می تجا به از بهر سبب که در

و برگزیدہ او عمل می نمودند و در زمانہ جناب علیجاہ بہادر فرزند نواب مبارک اللہ دولہ بہادر ناظم مناظم صوبہ
 بنگالہ در خارج قدسش بروضہ رضوان خرامیدہ در یکی از بانہات آن شہر مدفون گردید و برای شہادت
 مقبرہ شریف او از طرف جناب عالی فرمائند و ای آنجا مسجد و عاشورخانہ و خانقاہ منظم شد
 احداث شدہ موقوفات بسیار وقف مصارف مرقد مطہش گردید و از زبان صادر وارد مردمان
 مرشد آباد شنیدہ میشود کہ مرقد مبارک سید بزرگوار مطاف مشہورہ مردمان آنجا ہست . . .

میر محمد حسین خان بہادر و میر عبداللہ خان بہادر

خلفان میر محمد علیخان نالہ تخلص نمودند و در دیوانی میر عالم بہادر برادر عموی خود از ولایت شوشتر
 وار وحید را باد شدہ بعد چندی بحصول مراد و از وطن خویش گشتہ و ولایت حیات فرمود اما
 میر محمد حسین خان بعد رسیدن پدر بزرگوار ب وطن خود بحیدرآباد آمدہ تا بودن میر عالم
 بدامادی مستقیم الدولہ فایز گردید چون آثار شادت از تاضیہ اش جویدال بود و در عرصہ قلیل ہراج
 بلند رسیدنی الواقعی بہادر معتمد علوم عقلی و نقلی و اخلاق و مروت با دراک کامل فردیتای
 روزگار است صاحب منصب و جاگیر بالطاق خاقانی منہو تعلقہ عمدہ سرکار بودہ در انسانی
 جنس سوز و موقر و برادر بہادر موصوف نیز در وقت منشی گیری میر التفات حسین منشی وکیل
 انگریزی وار و فرزندہ بنیاد گشتہ بدامادی برادر منشی صاحب مذکور مور گردیدہ بر جہر رسید
 و بعد روانگی منشی میر ابن علی تباہ کلکتہ ہمراہش رفتہ بعد ایامی چند باز وار وحید را باد شدہ
 و تا حال ہر دو برادر مشمول عواطف خسرو از و حاضر در بار حاشا تانہ اند

محترم الدولہ محترم جناب بہادر

فرزند ارجمند اعتمضا الملک بدار در عرض بی بی حضور پر نور نامم همان شش میز تحریر علی است در حضور
 شباب آتنا رنگی و رشاد چهره اش بویا بود در اندک نوبت به علم معقول و منقول و منابع و منابع
 فارسی بهره کمال هم رسانیده منظور نظر بزرگان گردید و در نشیگاه حضور پر نور مشمول الطاف گشت
 نام نیک برگماشت و بمنصب چهار هزاری و دویست و سی و نهمین رسیده و حاضری در بار جهاندار است
 ایستادگی پندیده اخلاق صاحب مروت و علم تیر اندازی کمال قدرت دارد هر روز بر توبه که
 در مکان پدر بزرگوار خود تیار می شود و شن تیر اندازی میکند و در عبادت الهی مصروف است شب و روز
 از نماز پنجگانه و نماز شب و وظایف و اوراد ساعتی جمیل چهار سیر صاحب است غنت به رود
 کشاد و اخلاقیات جمیع صفات بزرگان موصوف

مکرّم جناب بدار

خلف رشید و حیدرالدوله بدار در بزرگ حقیقتی انقسام الملک بدار در عرض بی بی حضور پر نور است
 از بد و شعور آثار فرست از حسین او ظاهری بود بجا حاضر باشی در بار از پیشگاه خلافت بختاب و منصب
 مناسب رفراز گردید و در علم عربی و فارسی بهره مند و در تندیب اخلاق مشهور است
 سمندار امور کلید و جزئی خود و نظر بر خدای کرم داشته بتدابیر خویش درستی امورات خود نمود
 همواره حاضر در بار جهاندار است

میر عیاش حسین خان بدار و خرد و پند علی مخاطب میر زمان خان بدار

برادر زاده میر عالم بدار و خلف میر زمان العابدین شوشتری برادر خرد و میر عالم مذکور که در سیر رنگ
 پین و در عهد شیخ سلطان کمال عز و وقار بوده پیش از انقلاب روزگار وفات نمود

بعد برهمنی دولت انجام امیر عالم خان معور که نهایت من معنی داشت مستورات مرحوم در بلده فخرت
 بنیاد حیدرآباد طلبیده در دیوانی خود نسبت لتی التی با صیبه سید موتمن خان بهادر کمال تکلف
 نمود که عاصی موبرادران خود و فرزندان سیدالدوله میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان
 بهادر بطرف سید موتمن خان مذکور شبانه روز شرکت شادی بودیم که حق قرب جوار بود لب
 حلت پیر عالم تاسن رشه نوسل پیر الملک بهادر داشت چون در علوم عقلی و نقلی و فارسی و شمار
 گونی و قصیده آرائی بطرز شعرای نامور شهر سابق بهره کامل بهر ساینده با مهارت بسیار
 صحبت منقول دارد بسیار عالی طبیعت ستمند و در هر دانی حسن اخلاق و آدمیت و معرفت خوش
 اختلاط و از پیشگاه جنوری جایگزین منصب مناسب بر فراز و حاضر در بار قصیده بهادر معز در ذکر
 شعر قلمی خواهد شد

مزار محمد رسال دین خان بهادر المعروف بابین ضا

ابن مزار ابوالفضل خان بهادر ابن علی رضا خان بهادر است همجدی طالب الدوله بهادر علیان
 اما شاریه بعد انتقال والد خود از برهمنی کار روزگار و هجوم افکار ترکیه بر توکل نموده اول شروع
 تجارت نمود و در چند روز تمام آرزویش مشهور و معروف شد معتمد و شادای شجاع الدوله
 بهادر خلف امیر الامرا امیر الملک بهادر اراده مبهمی بندر نموده قریب سربک و پیه همراه برده اشیاء
 بحر و کان بهر بخریدری در آورده ابل مبهمی را یعنی سوداگران آنجا را محکوم حکم خویش با اتحاد نمود
 که هر چه منظور باشد بلا حرکت ارسال زر روانه حیدرآباد نمایند بعد رحلت امیر الملک بهادر با مهارت
 بهادر موافقت بهر ساینده هر گاه اراده تعلقی در سر کار نمود محالات لکهار و پیه مضانفات
 اوزنگ با دو بطراط بالاکاٹ وغیره در قبضه خود داشته رونق تازه داد از آنجا اعتقاد و التی

باخاندان طیبین و طاهیرین از بدو شعور داشت و همیشه جوع با نجات میکرد و چون نظر توجیبی در
 حال خویش دید خرج هزار بار و پیه نموده اول در راه کوه شریف تباری آبدارخانه که با مال تکلف
 کرده هر دو طرف بازوی راه مکانها و چسبندگیهای متعدد و وسیع با حدیث در آورده در میان
 وسط هر دو بازوی مکانها که گمانی خوب صورت به نهایت نزاکت خوش اسلوب محاذی کوه پر شکوه
 فخر نمود که در هر دو ششمین بازوی آن نقارچیان خوشنوا در روشن چوکی با جبریان سینه سیرین
 صدرا شب و روز در ایام عرس سامو خلق الله را بوجردی آرند و در هر بلوی کمان مذکور باغ جنت
 سزشت به نهایت خوبی و شادابی که هر یک مکانش دلچسپ و هر یک با باغش دلربا با آنها و شجر
 همیشه بهار جاری و پر سیوه رنگازنگ از جمیع اقسام و انواع درختان گلها چه از ولایت و چه از
 هند و دکن همه مسمور گلستان و حوضها همه پر آب و فواره ها همه از جوش و خروش در جندی
 و جدا ندر چاهای وسیع و عمیق متعدد برای سسزری و شادابی باغ بخرج بسیار ساخته و پرداخته
 آب روان بهر سمت بوستان روان کرده سبز و خرم گردانید و عمارات باغ را همیشه آلات
 رنگازنگ و بقنادیل گوناگون منور ساخته بجلوه تازه در آورده و بالای عمارت باغ و آبدار
 خانه و کمان و دیگر هر دو بازوی راه بهم پیوسته روشنی کنول رنگازنگ کاغذی میکند که
 چشم خلایق از دیدن آن محو حیرت میگردد و ساکنان باغ اطراف در حیوانات را از دور تماشا
 عجیب است مهند ابر گل و گلزار باغ مذکور این شمع را طوری سندی دلیل قطعیت شمع
 زمین گل آسمان گل بحر و بر گل به نمانده در عدم گوید اگر گل به در هر سر مکان فرش و قالین
 سندان و لایقی و فرش چاندنی زیب و زینت تازه داده هر شب از روشنی شمع کاغذی و
 روشنی روغن تمام راه و بازار عرس منور ساخته اطعمه لذیذ از همه صنف نخبه اذن عام داده که
 هر کس اندرون باغ یا آبدارخانه بیاید توامع طعام میکند و دیگر برای غراب هم نخبه لطف می آرد